



# شارل بودلر

کتاب اول

ترجمه‌ی رضا رضایی

بودلر، شارل پیر، ۱۸۲۱-۱۸۶۷ م.

Baudelaire, Charles Pierre

شارل بودلر: شعرهای نخستین و مجموعه‌ی ژان دووال/

[گردآوری و ترجمه‌ی رضا رضایی.

تهران: نشر فنیجان، ۱۳۹۸.

۲۲۲ ص: ۱۳/۵×۲۰/۵ س.م.

علوم انسانی. شعر فرانسوی.

۹-۳-۹۹۶۴۲-۶۰۵-۹۷۸-۶۰۵

فیبا.

فارسی-فرانسه.

شعر فرانسه - قرن ۱۹ م. - ترجمه‌شده به فارسی.

French poetry - 19<sup>th</sup> century - Translations into Persian.

شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه‌شده از فرانسه.

Persian poetry - 20<sup>th</sup> century - Translations from French.

رضایی، رضا، ۱۳۳۵- ، گردآورنده، مترجم.

PQ ۲۲۲۳

۸۴۱/۸

۵۶۷۹۷۱۲

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه‌ی افزوده

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی

شارل بودلر	شاعر
رضا رضایی	مترجم
حسن کریم‌زاده	طراح جلد و صفحات استقبال
انوشه صادقی‌آزاد	تولید فنی
دوم، زمستان ۱۴۰۲	نوبت چاپ
اول، زمستان ۱۳۹۸	
۵۰۰ نسخه	تیراژ
۹۷۸-۶۰۰-۹۹۶۴۲-۳-۹	شابک

تمام حقوق این اثر متعلق به نشر فنجان است و هرگونه استفاده از عناصر صوتی و محتوایی آن، کلاً و جزئاً، به هر زبانی و به هر شکلی بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است و خاطی برای جبران خسارت تحت پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.



نشر  
فنجان

---

تلفن ۰۹۱۹۸۰۰۱۰۰۵  
[www.fenjanbooks.ir](http://www.fenjanbooks.ir) ■ [fenjanbooks@gmail.com](mailto:fenjanbooks@gmail.com)

## فهرست

پیش‌گفتار مترجم . . . . . سیزده

### شعرهای نخستین (۱۸۳۷-۱۸۴۷)

۲	آیا خوش نیست...؟
۴	دوست داشت...
۶	ناسازگاری
۱۰	برای بانوی کرئول
۱۴	برای دختر مالاباری
۱۸	آلباتروس
۲۲	چشم‌های پرت
۲۶	فراموش نکرده‌ام...
۲۸	پرستار مهربانی که...
۳۲	منظره
۳۶	خورشید
۴۰	غم‌های ماه
۴۲	آه! چه کسی...؟
۴۶	دون ژوان در دوزخ

۵۰	برای تاسو در زندانِ اوژن دو لاکروا
۵۴	زنان نفرین شده
۵۸	الهه‌ی بیمار
۶۲	الهه‌ی اجیر
۶۶	ماده‌غول
۶۸	زیبایی
۷۲	دلگک و ونوس
۷۶	خوشا یاد آن دوران...
۸۲	رساله به سنت - بوؤ
۹۲	عروج
۹۶	تناظرها

#### مجموعه‌ی ژان دووال (۱۸۴۲-۱۸۶۰)

۱۰۲	گوه‌ران
۱۰۸	سیری ناپذیر
۱۱۲	با جامه‌های مواج و ...
۱۱۶	مارِ رقصان
۱۲۲	می‌ستایم تو را...
۱۲۴	مردار
۱۳۰	گربه
۱۳۴	از عمق ظلمت
۱۳۸	بانو بشاتریجه
۱۴۲	بالکن
۱۴۶	عطر غریب
۱۵۰	زلف
۱۵۶	نصف جهان در زلف زنی
۱۶۰	به تو می‌دهم این شعرها را...
۱۶۴	دوئل
۱۶۸	طلسم شده

۱۷۲	شبح
۱۸۰	آوازِ پس از نیمروز
۱۸۶	مادریگال غمگین
۱۹۳	فهرست الفبایی اسامی شعرها به فرانسه

## پیش‌گفتار مترجم

شارل بودلر در سال ۱۸۲۱ در پاریس به دنیا آمد. او یگانه پسر پدری سالخورده و مادری جوان بود. هنوز شش سالش نشده بود که پدرش درگذشت و ازدواج مجدد مادرش در سال ۱۸۲۸ تأثیر بدی بر روح حساسش گذاشت. او را به مدرسه‌ی شبانه‌روزی فرستادند اما در مدرسه بی‌قرار و ناراحت بود. در سال ۱۸۳۹ حتی از دبیرستان اخراج شد. در همین سال در دانشگاه پاریس در رشته‌ی حقوق ثبت‌نام کرد. در سال ۱۸۴۱ به سفری دریایی فرستاده شد که مقصدش کلکته (هند) بود، اما پس از توقف‌هایی در رئونیون و موریس به فرانسه برگشت. با این حال، این سفر تأثیر بسیار زیادی بر زندگی و شعرش گذاشت. در سال ۱۸۴۲ صد هزار فرانک ارث به او رسید، اما او چنان بی‌محابا پول خرج می‌کرد که مادرش به اتفاق شوهرش وکیل‌ی تعیین کردند که اختیار دارایی او را به دست بگیرد، و از آن پس بودلر مدام کم‌پول بود و بدهی بالا می‌آورد و زندگی‌اش با بیماری و بی‌نظمی همراه بود. با این حال، «شیک» بود و دوستانش او را به حُسن سلیقه و خوش‌پوشی و آداب‌گفتار می‌شناختند.

بودلر نقاد تیزبین هنر نقاشی زمانه‌اش بود و نخستین اثر چاپ‌شده‌اش، سالن ۱۸۴۵، مروری بود بر نمایشگاه هنری سالانه‌ی پاریس. در سال ۱۸۴۵ دست به خودکشی زد اما زنده ماند و دوره‌ی ادبی پرباری را شروع کرد. انقلاب ۱۸۴۸ تب‌وتاب سوسیالیسم را در بودلر بیدار کرد و او نشریه‌ای جمهوری‌خواهانه منتشر کرد که بیش از دو شماره نپایید. بعد از ناکامی سیاسی دسامبر ۱۸۵۱ (که بار دیگر سلطنت برقرار شد)



بیش از پیش تحت تأثیر ادگار آلن پو (شاعر و نویسنده‌ی امریکایی) قرار گرفت که «خویشاوند روحی» او به حساب می‌آمد. در همین حال، به‌خصوص به دو زن علاقه‌ی عاشقانه و شاعرانه پیدا کرد (نگاه کنید به پی‌نوشت‌های شماره‌ی ۲۶ و ۲۸). در سال ۱۸۵۷ گل‌های شرّ منتشر شد که دو سال روی آن کار کرده بود، اما پرونده‌ی با اتهام «نقض عفت عمومی» علیه آن تشکیل شد و دادگاه حکم داد که شش شعر از کتاب حذف شود. بودلر در کتاب بازنگری کرد و با افزودن شعرهایی دیگر در سال ۱۸۶۱ چاپ جدیدی از گل‌های شرّ انتشار داد.

بودلر تعدادی شعر منثور نیز نوشت که پس از مرگش آن‌ها را با عنوان ملال پاریس یا شعرهای کوچک منثور جمع‌آوری و چاپ کردند. در سال ۱۸۶۴ برای تدریس به بلژیک رفت، به این امید که درآمدی به دست بیاورد و شهرت خود را تثبیت کند. در سال ۱۸۶۶ به‌شدت ناخوش شد، طوری که قدرت تحرک و تکلم را از دست داد. بودلر را به پاریس برگرداندند و او در سال ۱۸۶۷ از دنیا رفت. بودلر علاوه بر گل‌های شرّ و شعرهای منثور، مقاله‌ها و جستارهایی نیز درباره‌ی نقاشی و کاریکاتور و ادبیات آن دوره نوشته است.

گل‌های شرّ نه تنها مهم‌ترین کار بودلر است، بلکه شاید تأثیرگذارترین مجموعه‌ی اشعار در زبان فرانسه باشد. اگر برای آشنا شدن با شعر فرانسه قرار باشد فقط یک شاعر را معرفی کنیم، قاعدتاً آن یک شاعر همین بودلر است. هیچ نوع کلاف غامضی از جنس قراردادهای کلاسیک یا ابهام‌های سمبولیستی معنای بلافصل شعرهایش را از خواننده‌ی مدرن یا غیرفرانسوی پنهان نمی‌دارد. با این حال، شعر بودلر شعری است که با هر بار بازخوانی مایه‌های غنی و تازه‌ای را به ذهن متبادر می‌کند و تأثیری نو بر احساس و دریافت ما می‌گذارد. گفته‌اند که شعر بودلر شبیه محوری است که شعر قرن نوزدهم اروپا بر پاشنه‌ی آن چرخیده است تا به آینده نظر کند، اما با مایه‌های کاملاً فردی‌اش به تم‌هایی غنا بخشیده است که در سنتی صدها ساله جنبه‌ی آشنا داشته‌اند.

گه‌گاه شاعران اصیلی ظهور می‌کنند که اصالت‌شان در نفی شعر پیشین نیست بلکه در ابداع شعری دیگر از بطن سنن گذشته و تجارب زمانه است. عظمت بودلر در نو بودن تم‌ها یا نظریاتش نیست. بسیاری از موضوع‌هایش موضوع‌های مشترک دوره‌ی رمانتیک‌هاست (مانند ملال، طغیان و رنج‌های شاعر). موضوع‌های ظاهراً

شارل بودلر مدام تم‌ها و احساس‌ها و تصویرهایی را برمی‌گزیند که یادآور امکان‌های بعید و موانع برطرف‌نشده‌اند. زن سرد و دوردست جاذبه‌ای تلخ دارد، زیرا میل به چیزی دست‌نیافتنی را بیدار می‌کند:

سردی باشکوه زنِ سترون  
جاودانه می‌درخشد

(«با جامه‌های مؤاج و...»، ص ۱۱۴)

چون ستاره‌ای عبث.

و بیشتر دوستت می‌دارم، ای زیبایی من،  
آن‌گاه که بیشتر می‌گریزی از من،  
و آن‌گاه که تو، ای آذین شب‌هایم،  
گویی می‌افزایی شگفت‌آسا بر فرسنگ‌ها فاصله  
میان دست‌هایم تا پهنه‌های آسمان.

(«می‌ستایم تو را...»، ص ۱۲۲)

[...] همین سردی [...]

(همان‌جا)

[...] تو را در نظرم زیباتر می‌سازد!

این زن نیز اگر امیالی برآورده‌نشده‌ی داشته باشد تلاشی عبث برای رسیدن به ناممکن را نشان می‌دهد:

ای خواهران بی‌نوا، به یکسان عاشق و غمخوارم  
بر رنج گران‌تان، عطش مدام‌تان،

(«زنان نفرین‌شده»، ص ۵۶)

بعضی چیزهای کوچک و ظاهراً محدود بودلر را مجذوب می‌کنند، زیرا او می‌تواند از آن‌ها قاب یا چارچوبی برای چیزی ادامه‌دار بسازد. جواهری که بر زنجیری به صدا درمی‌آید طنین‌های بی‌پایان صوت و نور را در خود دارد:

و من دیوانه‌وار دوست می‌دارم

(«گوهران»، ص ۱۰۲)

هرچه را که در آن صوت با نور می‌آمیزد.

چشم، این عضو کوچک بدن، هم به دوردست‌ها می‌نگرد و هم به ژرفنای درون، و نور و سایه در آن بازمی‌تابد:

به هر حال مترجم را به گزینشی از شعرها وامی‌دارد که با اوضاع و احوال او سازگارتر است.<sup>۲۵</sup> اما این گزینش، با هر ملاک و سلیقه‌ای که باشد، بهتر است نظم و روالی داشته باشد. در منبعی که مأخذ اولیه‌ی من برای ترجمه کردن شعرها بوده است (منبع شماره‌ی ۶ در پانوشت شماره‌ی ۲۳)، هفت مجموعه از هم متمایز شده‌اند که در عین حال ترتیب تقویمی هم در آن‌ها ملحوظ شده است. ناگفته پیداست که کار مشکلی بوده است، به خصوص که نقادان و زندگی‌نامه‌نویسان درباره‌ی پاره‌ای از نکته‌های اساسی اتفاق نظر ندارند و خود بودلر هم معمولاً تاریخ سرودن شعرها را نمی‌نوشته است. شواهدی که ما در اختیار داریم چند دسته‌اند: اقوال دوستان و آشنایان بودلر درباره‌ی کارهای اولیه‌ی او؛ تاریخ انتشار شعرها؛ اشاره‌های گه‌گاهی بودلر در نامه‌هایش یا جاهای دیگر؛ و حدس و گمان نقادان و زندگی‌نامه‌نویسان. واضح است که از همه‌ی این تاریخ‌گذاری‌ها باید با احتیاط استفاده کرد. مثلاً بعضی از نقادان گفته‌اند که شعر «تناظرها» (ص ۹۶) در سال ۱۸۴۵ یا ۱۸۴۶ سروده شده است، به این دلیل که بودلر در آن زمان داشته آثار اِسودِنوژی را مطالعه می‌کرده (نگاه کنید به پانوشت صفحه‌ی ۹۸). اما مأخذ مورد استفاده‌ی من شعر را متعلق به دوره‌ی ۱۸۴۶-۱۸۵۷ می‌داند و حتی، دقیق‌تر از آن، دوره‌ی ۱۸۵۲-۱۸۵۷. به هر حال، حدس‌ها آن قدر متنوع و زیادند که باید محتاطانه با آن‌ها روبه‌رو شد.

متن مأخذ من شعرهای بودلر را به هفت دسته تقسیم کرده است:

۱. شعرهای نخستین، ۱۸۳۷-۱۸۴۷؛
۲. مجموعه‌ی ژان دووال<sup>۲۶</sup>، ۱۸۴۲-۱۸۶۰؛
۳. مجموعه‌ی برزخ<sup>۲۷</sup>، ۱۸۴۸-۱۸۵۱؛
۴. مجموعه‌ی ماری دوپرون<sup>۲۸</sup>، ۱۸۵۰-۱۸۶۰؛
۵. مجموعه‌ی مادام ساباتییه<sup>۲۹</sup>، ۱۸۵۲-۱۸۶۱؛
۶. مجموعه‌ی شعرهای ۱۸۵۲-۱۸۵۷ (شعرهایی غیر از مجموعه‌های ۳ و ۴ و ۵، اما با این مجموعه‌ها همپوشانی دارند)؛
۷. شعرهای واپسین، ۱۸۵۹-۱۸۶۳.

اکنون که ترجمه‌ی «شعرهای نخستین» (۲۵ شعر) و «مجموعه‌ی ژان دووال» (۱۹ شعر) به همت دوستان عزیزم در نشر فنجان منتشر شده است، بد نیست چند کلمه‌ای هم از شیوه‌ام در ترجمه‌ی این شعرها صحبت کنم.

شعرهایی با شیوهی اول بهتر ترجمه می‌شوند و شعرهایی با شیوهی دوم. مترجم می‌تواند تشخیص بدهد که با کدام شیوه به شاعر نزدیک‌تر می‌شود (گفتم نزدیک‌تر، چون تکرار کار شاعر در زبانی غیر از زبان شاعر ناممکن است).

من در ترجمه‌ی شعرهای بودلر راه بینابین را برگزیده‌ام، یعنی نه خواسته‌ام شعر را در زبان فارسی بازسازی یا «بازآفرینی» کنم و نه خواسته‌ام ترجمه‌ام به شرح شعر تبدیل شود. کار من این بوده که اولاً شعر را به نثر برگردانم (طوری که خواننده مابازای تصاویر و تعابیر شاعر را در فارسی بتواند ببیند) و ثانیاً این نثر را «شاعرانه» کنم (طوری که خواننده احساس کند با ترجمه‌ی شعر رویه‌روست، نه با ترجمه‌ی نثر). در واقع، «پراگماتیست» بوده‌ام. اما در «شاعرانه» کردن نثر ترجمه دقت کرده‌ام که به زبان و بیان شاعران فارسی (قدیم و جدید) نزدیک نشوم تا خواننده احساس نکند چیزی شبیه شعر فارسی را می‌خواند. از این‌رو، از تعابیر شاعرانه‌ای که ممکن بود رنگ و بوی آشنای شعر معاصر یا قدیم فارسی را داشته باشد اجتناب کرده‌ام. یعنی عمد داشته‌ام که ترجمه‌ام به «شعر» فارسی تبدیل نشود اما نثر ترجمه‌ام حالت «شاعرانه» داشته باشد. با این حال، شاعری چون بودلر تکیه‌کلام‌ها و تعبیرها و واژه‌های کلیدی خاص خودش را دارد که من کوشیده‌ام این‌ها را به خواننده‌ی فارسی‌زبان انتقال دهم.

جاذبه‌ی بودلر سبب شده که بسیاری از مترجمان به تفاریق به سراغ شعرهایش بروند و طبع آزمایی کنند، از پرویز ناتل خانلری و محمدعلی اسلامی ندوشن و حسن هنرمندی گرفته تا محمدرضا پارسایار و عبدالله کوثری و مهدی سبحانی و داریوش شایگان و دیگران. من در جریان کار به بیشتر (شاید هم همه‌ی) ترجمه‌های این مترجمان پیشکسوت مراجعه کردم و بهره‌هایی نیز بردم.

جا دارد از دو دوست عزیز و بزرگوار تشکر کنم. دکتر حسین معصومی همدانی متن نهایی ترجمه‌ام را با اصل (متن فرانسه) مقابله کرد و خطاهایی را زدود و راهنمایی‌های بسیار راهگشا و سودمند بود، و رضا خاکبانی علاوه بر سال‌ها همفکری و تبادل نظر و جلب توجه من به نکته‌های مهمی در ترجمه‌ی شعرها، در مرحله‌ی پیش از انتشار ترجمه را با متن فرانسه مقابله کرد و نقش مؤثری در اصلاح نهایی متن به عهده گرفت. به این ترتیب، من با اطمینان کامل متن فرانسه را در مقابل متن فارسی نشانده‌ام.<sup>۳۵</sup>

## آیا خوش نیست...؟

آیا خوش نیست  
اینک که ما نیز چون دیگران خسته و پژمرده‌ایم  
گه گاه به شرقِ دوردست روی آوریم  
تا شاید باز هم سرخی صبح را ببینیم  
و در سنگلاخِ زندگی که پیش می‌رویم  
به آوای پژواک‌های پشت‌سرگوش بسپاریم  
و به نجوای آن عشق‌های جوانانه  
که خدا از آغاز روزهایمان مقدر کرده است...؟

[سروده‌ی ۱۸۳۷؛ چاپ ۱۸۶۴]

## الهه‌ی بیمار

آه، الهه‌ی بی‌نوی الهام من! تو را چه شده در این بامداد؟  
چشم‌های گودافتاده‌ات را رؤیاهای شبانه تسخیر کرده‌اند،  
و من دیوانگی و هراس را می‌بینم  
که سرد و صامت پیایی در سیمایت باز می‌تابند.

آیا دیوهای سبز<sup>۱</sup> و شیطان‌های سرخ  
از جام‌های خود جرعه‌ی هراس و عشق برایت ریخته‌اند؟  
آیا کابوس با مشت قهار و کوبنده‌اش  
تو را به عمق مینتورنای<sup>۲</sup> پرتاب کرده است؟

خوش دارم سینه‌ات، که عطر سلامت از آن می‌تراود،  
و عده‌گاه فکرهای پرتوان باشد  
و خون مسیحی‌ات با موج‌های موزون جاری شود،

## La Muse malade

Ma pauvre muse, hélas! qu'as-tu donc ce matin?  
Tes yeux creux sont peuplés de visions nocturnes,  
Et je vois tour à tour réfléchis sur ton teint  
La folie et l'horreur, froides et taciturnes.

Le succube verdâtre et le rose lutin  
T'ont-ils versé la peur et l'amour de leurs urnes?  
Le cauchemar, d'un poing despotique et mutin,  
T'a-t-il noyée au fond d'un fabuleux Minturnes?

Je voudrais qu'exhalant l'odeur de la santé  
Ton sein de pensers forts fût toujours fréquenté,  
Et que ton sang chrétien coulât à flots rythmiques,

می ستایم تو را...

می ستایم تو را آن گونه که آسمان شب را،  
ای اشکدان!، ای همیشه خاموش،  
و بیشتر دوستت می دارم، ای زیبای من،  
آن گاه که بیشتر می گریزی از من،  
و آن گاه که تو، ای آذین شب هایم،  
گویی می افزایی شگفت آسا بر فرسنگ ها فاصله  
میان دست هایم تا پهنه های آسمان.

پیش می تازم و درمی آویزم چون گله ی کرم بر مردار،  
و عزیز می دارم، ای حیوان سرسخت سنگدل!  
حتی همین سردی را  
که تو را در نظرم زیباتر می سازد!<sup>۲</sup>

[سروده ی ۱۸۴۳؛ چاپ ۱۸۴۵]

۱. ظرفی که در گورهای باستانی روم یافت می شد و تصور می رفت مخصوص اشک ریختن سوگواران بوده است.
۲. نشانه ای دیگر از این که بودلر زیبایی را به شکل پیکره ی سنگی یا فلزی تصور می کرد، چیزی ورای جسم و جان.



## نصف جهان در زلف زنی

بگذار عطر زلفت را زمانی هرچه درازتر ببویم و صورتم را در آن غوطه‌ور کنم چون تشنه‌ای در چشمه‌ای، و آن را چون دستمالی عطراگین در دستم بتکانم تا شاید یادها در هوا پراکنده شوند.

کاش می‌دانستی که در زلفت چه‌ها می‌بینم! چه‌ها می‌بویم و چه‌ها می‌شنوم! روح من بر عطر روان می‌شود، آن‌گونه که روح دیگران بر موسیقی.

زلفت رؤیایی کامل در خود دارد، پر از بادبان‌ها و دکل‌ها؛ دریا‌هایی پهناور در خود دارد که بادهای موسمی‌شان مرا به اقلیم‌هایی افسونگر می‌برد که آسمان‌شان آبی‌تر و ژرف‌تر و هوای‌شان معطر از بوی میوه‌ها و برگ‌ها و تن آدمی است.

در اقیانوس زلفت بندری می‌بینم پرقیل و قال از آوازهای سودایی، مردانی زورمند از همه‌ی نژادها، و کشتی‌هایی به شکل‌های گوناگون که پیکره‌ی آراسته و پیچیده‌ی خود را بر زمینه‌ی آسمان پهناوری به جلوه درآورده‌اند که در آن گرمای جاودان آرمیده است.

## Un hémisphère dans une chevelure

Laisse-moi respirer longtemps, longtemps, l'odeur de tes cheveux, y plonger tout mon visage, comme un homme altéré dans l'eau d'une source, et les agiter avec ma main comme un mouchoir odorant, pour secouer des souvenirs dans l'air.

Si tu pouvais savoir tout ce que je vois! tout ce que je sens! tout ce que j'entends dans tes cheveux! Mon âme voyage sur le parfum comme l'âme des autres hommes sur la musique.

Tes cheveux contiennent tout un rêve, plein de voilures et de mâtures; ils contiennent de grandes mers dont les moussons me portent vers de charmants climats, où l'espace est plus bleu et plus profond, où l'atmosphère est parfumée par les fruits, par les feuilles et par la peau humaine.

Dans l'océan de ta chevelure, j'entrevois un port fourmillant de chants mélancoliques, d'hommes vigoureux de toutes nations et de navires de toutes formes découpant leurs architectures fines et compliquées sur un ciel immense où se prélassent l'éternelle chaleur.

## فهرست الفبایی اسامی شعرها به فرانسه

Avec ses vêtements ondoyants et...	۱۱۳
À une dame créole	۱۱
À une Malabaraise	۱۵
Chanson d'après-midi	۱۸۱
Correspondances	۹۷
<i>De profundis clamavi</i>	۱۳۵
Don Juan aux enfers	۲۷
Duellum	۱۶۵
Élévation	۹۳
Épître à Sainte-Beuve	۸۳
Femmes damnées	۵۵
Hélas! qui n'a gémi...	۲۳
Il aimait à la voir ...	۵
Incompatibilité	۷
J'aime le souvenir ...	۷۷
Je n'ai pas oublié ...	۲۷
Je t'adore à l'égal...	۱۲۳

Je te donne ces vers ...	۱۶۱
La Béatrice	۱۳۹
La Beauté	۶۹
La Chevelure	۱۵۱
La Fou et la Vénus	۷۳
La Géante	۶۷
L'Albatros	۱۹
La Muse malade	۵۹
La Muse vénale	۶۳
La servante au grand cœur...	۲۹
Le Balcon	۱۴۲
Le Chat	۱۳۱
Le Possédé	۱۶۹
Les Bijoux	۱۰۳
Le Serpent qui danse	۱۱۷
Le Soleil	۳۷
Les Yeux de Berthe	۲۳
Madrigal triste	۱۸۷
N'est-ce pas qu'il ...?	۳
Parfum exotique	۱۴۷
Paysage	۳۳
Sed non satiata	۱۰۹
<i>Sur Le Tasse en prison</i> d'Eugène Delacroix	۵۱
Tristesses de la lune	۴۱
Une charogne	۱۲۵
Un fantôme	۱۷۳
Un hémisphère dans une chevelure	۱۵۷